بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 8 اردیبهشت 1395.

بحث سر این بود که اگر قتل خطایی رخ دهد و قاتل سبب سائغ و مجازی را ازش سر بزند قتل به سبب سائغ باشد. آیا اینجا دیه برای قتل ثابت هست یا نیست در مرحله بعد اینکه حالا اگر دیه ثابت بود عدم ممنوعیت از ارث یا ممنوعیت از ارث بین اینکه سبب قتل سائغ باشد یا نباشد فرق است یا نیست. خب یک استدلالی یک بحث هایی در جلسات قبل مطرح می کردیم در مورد یک فرعی که مرحوم محقق حلی مطرح کرده بود حالا از آن بحث بگذریم. بحث کلی تر وجود دارد در اینکه اگر سبب قتل سائغ باشد مثلا پدری فرزندش را تأدیب می کند آیا اینجا دیه در حق پدر واجب می شود یا خیر؟ یک استدلال این هست که دیه واجب نمی شود به دلیل اینکه خب چون مجاز بوده است لا یتعقب الضمان. ملازمه است بین جواز عمل و عدم ثبوت دیه بر این عمل. خب این تقریب به این بدوی جوابش را صاحب جواهر هم در جواهر هست که چه ملازمه ای هست بین جواز عمل و اینکه دیه ثابت نباشد. ضمان تابع تحقق موجبش است. اگر این موجبش ثابت شود ضمان هم می آید. مجرد اینکه شیء جایز باشد جواز ربطی به عدم ضمان ندارد. من تصور می کنم که این بزرگوارانی که به این استدلال کرده اند نباید به این ظاهر بدوی اش مرادشان باشد. یک مقداری باید استدلال به یک شکل دیگری باشد. چون بعضی استدلالات دیگری گاهی اوقات می شود مثلا باید به یکی از آنها رجوع داده شود. در بعضی از کلمات دیدم که می گویند به ما علی المحسنین من سبیل تمسک کرده اند گفته اند که کسی که مراد از محسن کسی است که کار حسن انجام می دهد. أی فعل حسنا أی مباحا. می گوید ما علی المحسنین یعنی کسی که کار مباح انجام می دهد این اینجوری مثلا ما علی المحسنین را معنا می کنند. یک همچین چیزهایی باید باشد. حالا بحث قاعده احسان را هم اجمالا بعدا بحث می کنیم. و الا این استدلال به حسب چیز بدوی اش خیلی استدلال قوی نیست. مرحوم فضل بن شاذان اینجا یک عبارتی دارد من می خواهم این عبارت را بخوانم و یک توضیحی در موردش بدهم و بعد در موردش صحبت کنیم. فضل بن شاذان بنا بر نقلی که در کافی هست نمی دانم در فقیه هم این را آورده است یا خیر من از کافی نقل می کنم این مطلب را. فقیه هم از فضل بن شاذان اینجا مطلب دارد نمی دانم چقدر از این عبارت در فقیه هست. می گوید

الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا ضَرَبَ ابْنَهُ غَيْرَ مُسْرِفٍ فِي ذَلِكَ يُرِيدُ تَأْدِيبَهُ فَقُتِلَ الِابْنُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ وَرِثَهُ الْأَبُ وَ لَمْ تَلْزَمْهُ الْكَفَّارَةُ

به پدر کفاره لازم نیست

لِأَنَّ ذَلِكَ لِلْأَبِ لِأَنَّهُ مَأْمُورٌ بِتَأْدِيبِ وَلَدِهِ

لأنّ ذلک للأب یعنی چه؟ یعنی چون حق پدر بوده است مجاز بوده است برای پدر این می خواهد بگوید که همین مقدار که مجاز بوده است باعث می شود که کفاره ثابت نشود و ارث ببرد؟ این را می خواهد بگوید یا چیز دیگری؟ البته تعلیلی که دارد تعلیل آن یک چیز خاصی، یک قسم خاصی از جواز است. می گوید لأنه مأمور بتأدیب ولده. یک استدلال یک موقع ما این جوری می گوییم که اگر شیئی مجاز باشد، جواز با ثبوت دیه همراه نیست. یک جور دیگر می گوییم که چیزی که انسان می خواهد انجام وظیفه کند و وظیفه شرعی خودش را انجام دهد آن نمی شود دیه به دنبال داشته باشد. یک چیز دیگر است یک مقداری اخص از آن معنای، ممکن است فرض کنید که شوهری که زنش ناشزه هست شارع مقدس اجازه داده باشد برای اینکه شوهرر زنش را تأدیب کند برای اینکه از ناشزه بودن خارج کند. ولی واجب نیست حتما شوهر این کار را بکند.ممکن است تحمل کند و این کار را نکند. به خلاف پدر مثلا بگوییم وظیفه تأدیبی پدر این هست که باید فرزند را تربیت کند. تربیت وظیفه پدر است از یک طرف وظیفه باشد از یک طرف دیه بر پدر ثابت باشد این عقلائا با هم دیگر ناسازگر است. بعد یک تعلیل دیگر دارد

**لِأَنَّهُ فِي ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ يُقِيمُ حَدّاً عَلَى رَجُلٍ فَمَاتَ فَلَا دِيَةَ عَلَيْهِ وَ لَا يُسَمَّى الْإِمَامُ قَاتِلًا**

یک نکته ای عرض کنم. در این تعلیلی که آورده است بحث را به دیه برده است. بحث قبلی در مورد ارث بردن و کفاره بردن و لزوم کفاره و عدم لزوم کفاره هست. اینجا بحث دیه را هم مطرح می کند که دیه به گردن امام نیست. اینها یک مقداری ممکن است با هم دیگر موضوعش فرق داشته باشد. ولی شاید همه اینها را مرحوم فضل بن شاذان نمی خواهد قیاس کند از حکم عدم ثبوت دیه بر امامی که حد جاری کند به شکل قیاس و از طریق قیاس حکم مسئله را به دست بیاورد. ایشان می خواهد بگوید که این احکام ثلاثه، دیه، کفاره، ارث، موضوعش قاتل است. قاتل ولو لغتا به کسی که می گویند که دیگری را بکشد ولی انصراف دارد کأنه در ادله به قتلی که مبغوض واقعی شرع باشد. واقعا مبغوض باشد. ولی قتلی که مجاز هست و جایز هست از آن بالا تر اصلا طرف موظف هست به انجام این قتل انصراف در ادله دارد. اگر می گوییم لا میراث قاتلٍ انصراف دارد به آن کسی که یک مبغوض واقعی را مرتکب شود. ببینید حتی در قتل خطا هم مبغوض واقعی را طرف مرتکب شده است ولو به دلیل اینکه نمی دانسته است گناهی بر او نوشته نمی شود و مؤآخذه نمی شود و امثال اینها. ولی مبغوض واقعی را مرتکب شده است و چه بسا آن کفاره هم که ثابت شده است کفاره جبران آن مبغوضیت واقعی هست که شخص انجام داده است. کأنه ایشان این جوری میخواهند بگویند که ادله انصراف دارد به جایی که یک مبغوض واقعی انجام داده باشد ولی جایی که مبغوض واقعی نیست و مجاز هست نه دیه و نه کفاره دارد و نه از ارث ممنوع است.

سوال:.....

پاسخ: حالا صبر کنید بعدا بحث می کنیم اینها را. نمی خواهم الآن بحث کنم این استدلال تام هست یا نیست. می خواهم اصل تقریب کلام فضل بن شاذان ببینیم ایشان چه می خواهند بگویند چون به فضل بن شاذان گاهی اوقات نسبت می دهند که ایشان قائل به قیاس است. یک مقداری باید دقت کرد که آیا این جور هست یا نه. مرحوم صدوق در یک جایی در ذیل عبارتی که از فضل بن شاذان نقل می کند می گوید ایشان اشتباه کرده است و توضیح می دهد که اشتباه او کجاست. در همین ارث. ایشان می گوید

و هذا ممّا زلّق قدمه عن الثواب و هذا سبيل من يقيس

کأنه کسی که به قیاس معتقد است این اشتباهات از او سر می زند. این در ذیل در فقیه هست. آیا واقعا حالا این عبارت و امثال اینها ایشان معلوم نیست از باب قیاس و امثال اینها پیموده باشد. آن را هم باید دقت کرد که استدلالات ایشان بر پایه قیاس است یا بر پایه یک سری انصرافات این شکلی گاهی اوقات هست یا چون تیپ متکلمین و امثال اینها هستند گاهی اوقات یک سری نکات را در استظهار از ادله مؤثر می بینند و امثال اینها ممکن است دیگران به این شکل به ادله استظهار نکنند. بعد در ادامه اش می گوید

وَ إِنْ ضَرَبَهُ ضَرْباً مُسْرِفاً لَمْ يَرِثْهُ الْأَبُ فَإِنْ كَانَ بِالابْنِ جُرْحٌ أَوْ خُرَاجٌ فَبَطَّهُ الْأَبُ فَمَاتَ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّ هَذَا لَيْسَ بِقَاتِلٍ وَ لَا كَفَّارَةَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَرِثُهُ

از فانّ هذا لیس بقاتلٍ شاید این استفاده می شود که دیه هم ندارد. کأنه دیه برای قاتل جعل شده است این اصلا قاتل به او اطلاق نمی شود

لِأَنَّ هَذَا بِمَنْزِلَةِ الْأَدَبِ وَ الِاسْتِصْلَاحِ وَ الْحَاجَةِ مِنَ الْوَلَدِ إِلَى ذَلِكَ وَ إِلَى شِبْهِهِ مِنَ الْمُعَالَجَاتِ

ذیل این لأن هذا بمنزله الأدب و الاستطلاح و الحاجه من الولد الی ذلک ممکن است اشاره به یک نکته ای داشته باشد که آن قاعده احسان نکته عقلائی قاعده احسان را در بر می گیرد. حالا من یک توضیح اجمالی بدهم. قاعده احسان فکر می کنم یک مقداری در مورد قاعده احسان صحبت کنیم مناسب باشد. من یک مقداری آدرس های قاعده احسان را می دهم. نمی خواهم خیلی طولانی وارد قاعده احسان شویم. بعضی نکات را اجمالا قبل از اینکه کلمات آقایان را، من کلمات را همین جوری یادداشت کردم. و کلمه قاعده احسان با این عنوان قاعده احسان در یک سری منابع وارد شده است بعضی هایشان به عنوان یک قاعده اصلا بحث کرده اند و بحث نسبتا قابل توجهی دارند و بعضی هایشان هم بحث نکرده اند بعضی تطبیقات این قاعده در آنها وجود دارد من چند تا از جاهایی که بحث کرده اند را آدرسش را عرض می کنم یکی العناوین الفقهیه جلد 2 صفحه 473. انوار الفقاهه کتاب المکاسب صفحه 123. این انوار الفقاهه مراد انوار الفقاهه مرحوم آقا شیخ حسن کاشف الغطاء است. نمی دانم چاپ جدیدش هم آدرس همین است یا خیر من از آدرس را از برنامه جامع فقه نوشتم. نمی دانم با این چاپ جدید که این چاپ بعد از این شده است آیا دقیقا با آن تطبیق می کند یا خیر را چیز نکردم. کتاب الغصب میرزا حبیب الله رشتی صفحه 32 و 38. تحریر المجله جلد 1 قسم اول صفحه 92. القواعد الفقهیه آقای بجنوردی جلد 4 صفحه 7. قواعد فقهیه مرحوم آقای فاضل صفحه 281. موسوعه الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البیت جلد 7 صفحه 29. در کتبی که قواعد فقهیه را مطرح کرده اند غالبشان این موضوع را دارند دیگر آنها را می توانید مراجعه کنید. آقای مکارم نبود من یک نگاهی در قواعد فقهی آقای مکارم نگاه کردم قاعده احسان نبود. اینها یک سری منابع. یک سری منابع دیگری هست که تطبیق کرده بود قاعده احسان را. جواهر الکلام جلد 38 صفحه 221. البته می گویم اینها کلمه قاعده الاحسان به کار برده بود حتما موارد دیگری هم آدرس دارد. کتاب قضاء میرزا حبیب الله رشتی جلد 2 صفحه 110. غایه الالمال فی شرح المکاسب جلد 1 صفحه 52. شرح تبصره المتعلمین مرحوم آقا ضیاء جلد 4 صفحه 56. جامع المدارک مرحوم خوانساری جلد 5 صفحه 258. شرح عروه الوثقی مرحوم آقای حائری حاج آقا مرتضی جلد 2 صفحه 39. البته من مواردی را یادداشت کردم هر جا قاعده احسان بود یادداشت نکردم. جایی که احساس می کردم یک نکته کوتاهی در توضیح قاعده وجود داشت یادداشت کردم. بعضی جاها تمسک به قاعده احسان می کنند را نیاوردم.

شاگرد:....

استاد: دارد؟ چه صفحه ای است؟ پس قواعد فقهیه آقای مکارم جلد 2 صفحه 251. پس من با عجله نگاه کرده بودم.

رسائل فی ولایه الفقیه آقای رحمان ستایش جمع کرده است. صفحه 677. سریع نگاه کردم فرصت نکردم نگاه کنم مال کیست و چیست. فقه الصادق جلد 7 صفحه 29 جلد 19 صفحه 316 و صفحه 371. این تعبیر تمسک به ما علی المحسنین من سبیل. حالا با تعبیر قاعده احسان نه، با ما علی المحسنین من سبیل که مدرک قاعده احسان است در کتب فقهی مکرر وارد شده است. من از اول یک مقداری شروع کردم و اکثر آن هم مواردی هست که قابل توجه هست در نحوه استدلال و نحوه استناد و اینها. من آدرس هایی را که عجالتا تا شهید ثانی رسیدم آدرس هایش را بیشتر آدرس هایی که به نظرم رسید قابل توجه است یادداشت کردم. خلاف جلد 5 صفحه 509. متشابه القرآن ابن شهرآشوب جلد 2 صفحه 188. سرائر، از کسانی که خیلی به این قاعده اعتنا دارد و یک محدوده خیلی وسیع برایش قائل است مرحوم ابن ادریس است در سرائر. جلد 2 صفحه 37 و 248. جلد 3 صفحه 193 و 361 و 367 و 370 و 372 و 400 و 479 و 507. کشف الرموز جلد 2 صفحه 612. تذکره الفقهاء جلد 13 صفحه 63. جلد 14 صفحه 265 جلد 15 صفحه 105. جلد 16 صفحه 149 و 186. جلد 17 صفحه 214. مختلف الشیعه جلد 4 صفحه 324. جلد 6 صفحه 399. کنز الفوائد جلد 1 صفحه 314 و 603. جلد 2 صفحه 346. جلد 3 صفحه 674. ایضاح الفوائد مرحوم فخر المحققین جلد 1 صفحه 338 و 340. جلد 2 صفحه 120. جلد 3 صفحه 56 جلد 4 صفحه 561 و 663 و 665. جامع المقاصد جلد 3 صفحه 326، جلد 5 صفحه 16، جلد 6 صفحه 8 و 93 و 157 و 162. جلد 8 صفحه 241 و 315. جلد 11 صفحه 286 و 289. جلد 12 صفحه 234 و 260. تمهید القواعد الاصولیه صفحه 41 و 42. فوائد القواعد صفح 431. حالا این مقدارش را فعلا فرصت کردم یادداشت کنم بعد از آن مسالک و منابع بعدی هم هست.

فرصت نکردم یک مقداری چیز ها را نگاه کنم عجالتا بعضی نکاتی که به ذهنم می رسد را به عنوان مقدمه بحث عرض می کنم و این را ملاحظه فرمایید بعدا انشاءالله بحث را یک قدری مرتب و منظم تر از شنبه دنبال می کنیم. در ما نحن فیه اگر بخواهیم به قاعده احسان تمسک کنیم که از بعضی از استدلالات علما یک همچین استفاده ای می شود که اینها قاعده احسان را پیاده کرده اند این مبتنی است که کلمه محسن به معنای کسی باشد که کار مجاز انجام می دهد. فعل حسنا. خب این خیلی روشن نیست که محسن به معنای کسی که کار مجاز انجام می دهد. خب از این مرحله که بگذریم، این که مراد از محسن چیست آیا محسن یعنی کسی که نسبت به دیگری می خواهد خدمتی برای او انجام دهد یک معنای محسن ممکن است این باشد. محسن یعنی کسی که برای دیگری خدمتی انجام می دهد. این یک جور. یک موقعی محسن یعنی کسی که کار مندوب الیه انجام می دهد. کار خوب انجام می دهد نه کار مجاز. آن تعلیلی که در کلام مرحوم فضل بن شاذان بود که لأنه مأمور بتأدیبه. حالا ما مأمور را یک مقداری گسترده تر معنا می کنیم. ظاهر مأمور این است که واجب بوده است این تأدیب کردنش. امر ظهورش در امر لزومی هست و اینها. حالا از آن بالاتر ممکن است شخصی بگوید که محسن یعنی کسی که کار مستحب شرعی انجام میدهد. یا از آن بالاتر که طبیعتا کسی که کار واجب راانجام می دهد که دیگر آن روشن تر. یعنی نمی شود از یک طرف شارع مقدس بگوید که این کار، کار مستحب است تحریک کند انسان را به طرف عمل و از یک طرف دیگری برایش یک نوع کفاره ای نمی دانم دیه ای چیزی قرار دهد. کأنه یک نوع استقراب عرفی وجود دارد بین این دو تا به طوری که لازمه عرفی استحباب یک عمل عدم ثبوت دیه است. یک نوع انصرافی در ادله دیگر به جهت این جور ملازمه عرفیه برایش قائل می شویم. این یک جور که ما بگوییم محسن این مطلب است. اینجا یک مشکلی وجود دارد حالا هر یک از این معانی را می خواهیم معنا کنیم حالا چه محسن به معنای مجاز باشد چه محسن به معنای کسی که این را هم یادم رفت بگویم. محسن یک معنایش این است که کسی که کار مجاز انجام می دهد. یک جور دیگر اینکه کسی که کار خوب انجام می دهد اعم از اینکه مستحب باشد یا واجب باشت. یک معنای سوم اینکه کسی که نسبت به آن کسی که به او صدمه وارد شده است نسبت به او کاری در مصلحت او دارد انجام می دهد. محسن یعنی کسی که احسان به دیگری می کند. که عقلائا هم همین جور است فرض کنید اگر کسی بچه یک نفر دارد غرق می شود در استخر خانه شان هست. من از باغچه خانه رد می شود و گیاهان باغچه را تلف می کنم و می پرم بچه را نجات می دهم. هیچوقت عقلائا نمی گویند که حالا باید در قبال این پایمال کردن اینها باید کفاره بدی و ضامن هستی و امثال اینها. این هم یک معنای دیگر کاری که به جهت خدمت دیگری انجام می گیرد. این معنای محسن باشد. حالا هر یک از این معانی مختلف را که ما معنا کردیم تطبیق آن بر این مورد یک مشکلی دارد. آن این است که آیا مراد از مجاز، مجاز واقعی است یا مجاز ظاهری؟ یعنی من در این ما نحن فیه در این مثال هایی که مثلا پدر فرزندش را می خواهد تأدیب کند ما ممکن است که بگوییم اینجا آن چیزی که واقعا برای پدر جایز بوده است یا واقعا مستحب بوده است یا واقعا واجب بوده است زدن ضربه ای که به ادب شدن او بیانجامد با حفظ موضوع اما جایی که موضوعی را که بچه است را از بین ببرد او اصلا نه واقعا جایز بوده است و نه مستحب بوده است و نه واجب بوده است. بنابراین، این محسن نبوده است خیال می کرده است تخیل الاحسان داشته است. امثال اینها و همچنین در آن جایی که در اینجا قصد احسان داشته است ولی واقعا محسن نیست. و محسن کسی است که واقعا، ببینید این مثالی که برای احسان می زدم که کسی که بچه دیگری را می خواسته است نجات دهد برای نجات دادن بچه دیگری اموال او را تلف کرده است. واقعا به او احسان کرده است دیگر. بچه اش را نجات داده است این احسان واقعی است ولی در ما نحن فیه بابا که بچه اش را زده است و او مرده است که خدمتی به او نکرده است. ولو معذور است ولو جواز ظاهری داشته است ولی این جواز، آن چیزی که کأنه رافع ضمان هست، آن جواز واقعی است. استحباب واقعی است وظیفه واقعی داشتن است. نه جواز ظاهری و امثال اینها. پس بنابراین، این ملازمه ای بین اینها ندارد.

سوال:....

پاسخ: حالا آنها را خیلی نمی خواهیم وارد آن شویم داخل مقدمه موصله هست نیست چون نکاتش داخل در بحث های عقلی نیست عمدتا. عمده این است که نحوه استظهار از دلیل ما علی المحسنین من سبیل و سایر ادله این قاعده چه شکلی باید چیز کنیم.

سوال:....

پاسخ: نه آن بحث مقدمه موصله جایی هست که وجوبش به نحو وجوب غیری باشد. ما ممکن است ما علی المحسنین بگوییم وجوب اصلا غیری نیست. شارع مقدس یک وظیفه ای اینجا چیز کرده است. بحث به آن بحث ها خیلی وابسته نیست.

سوال: کاری که باید در ظاهر می کرده...

پاسخ: آیا مراد این است؟ من همین را می خواهم بگویم. یک بحث اینجا هست که مراد از محسن چیست. آیا محسن یعنی وظیفه واقعی یا وظیفه ظاهری؟ البته در خصوص آن جایی که شخصی به قصد اصلاح بر دیگری کاری می کند برای اینکه به نفع دیگری باشد در خصوص آن روایت خاصه ای داریم که آن روایت خاصه اقتضا می کند که مجرد قصد الاصلاح کافی باشد و این قصد اصلاح یعنی من کاری کنم به قصد اینکه مصلحتی به دیگری برسانم. کسی که کاری انجام بدهد که مصلحتی برای دیگری داشته باشد آن از بعضی روایات استفاده می شود که آن ضمان ندارد. می خوانم روایتش را. ولی این

سوال:....

پاسخ: بحث ما در مورد پدر خصوصیت ندارد. بحث این است که هر موردی که جایز باشد. پدر که می خواهیم بگوییم یکی از تطبیقات قضیه هست و الا پدر خب ببینید یک روایتی هست روایت سکونی

عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ رَجُلًا شَرَدَ لَهُ بَعِيرَانِ

دو شتر او فرار می کند.

فَأَخَذَهُمَا رَجُلٌ فَقَرَنَهُمَا فِي حَبْلٍ

برای اینکه اینها فرار نکنند به یک طناب اینها را می بندد می آورد تا به مالک برساند

فَاخْتَنَقَ أَحَدُهُمَا وَ مَاتَ

یکی از آنها خفه شده و می میرد.

فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَلَمْ يُضَمِّنْهُ وَ قَالَ إِنَّمَا أَرَادَ الْإِصْلَاحَ

این انما اراد الاصلاح ظاهرا مراد این هست که می خواسته است کاری کند که در مصلحت آن طرف بوده است. به قصد انجام کاری که، حالا اشتباهی رخ داده است و این کار تصادفا به مصلحت طرف در نیامده است این ضامن نیست. کسی که در انجام کار خود قصد احسان به غیر دارد قصد دارد که او را، اراد الاصلاح، آن ضمان ندارد. این روایت که روایت سکونی هست که ما سند آن را هم تصحیح می کنیم در جامع الاحادیث جلد 31 صفحه 396 رقم 47966 باب 36 از ابواب ما یوجب الضمان کتاب الحدود حدیث 1 وارد شده است. این البته یک دایره محدودی از بحث ما را شامل می شود. آن جایی که من به قصد مصلحت طرف کاری انجام می دهم. انما اراد الاصلاح که به نظر می رسد که بحث انما اراد الاحسان شاید بگوییم این تعلیل موردی که پدر فرزندش را هم تنبیه می کند و به مرگ او هم می انجامد این را هم شامل می شود. ولی جایی که نه، نه به خاطر مصلحت او این کار را انجام می دهد. به خاطر مصلحت خودش انجام می دهد. مجاز هم هست فرض کنید شوهری که به خاطر استیفاء حق خودش این کاری انجام می دهد. ضربه ای می زند و مجاز هم بگوییم شرعا هست. این به خاطر مصلحت او نیست. لمصلحت نفسه هست. ولو مجاز هم باشد ولو مجاز واقعی هم بگوییم هست این روایت که او را نمی گیرد. اما روایت آیه شریفه ما علی المحسنین من سبیل را باید ببینیم که مفاد آیه چیست و قبل و بعد آیه چیست و این جور نکاتی که اینجا هست. این را ملاحظه فرمایید انشاءالله یک مقدار مرتب تر من بحث قاعده احسان را نخواندم ببین چه نکاتی دارد یک مقداری در مورد قاعده احسان صحبت کنیم اشکالی ندارد. ما خیلی چیز نکردیم که حتما بحث هایمان ارث باشد و به تناسب ارث گاهی اوقات یک سری قواعد فقهی و این جور چیز ها را هم مطرح کنیم بد نباشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد